**رابطه اخلاق و فقه**

[بتول صادقیان](http://www.ensani.ir/fa/48658/profile.aspx)

چکیده: انسان تنها مخلوق خداوند است که با توجه به اختیارش ، برای رسیدن به سعادت وکمال نیاز به قانون و برنامه ای جامع دارد که با توجه به همه ابعاد وجودیش بتواند او را به غایت برساند . فقه و اخلاق مجموعه ای از قوانین را تشکیل میدهند که واضع آنها خداوند بوده وبا توجه به تمام ابعاد وجودی انسان وافعال اختیاری اوآنها را وضع کرده بدین جهت از اهمیت وجایگاه خاصی برخوردار می باشند.
پیشینه رابطه اخلاق وفقه به نزول آیات قرآن وذکر آموزه های اخلاقی در کنار احکام فقهی باز می گردد و
برای بررسی رابطه این دو علم بایکدیگر از آن جایی که نیاز به اطلاعاتی در مورد آن ها بوده ابتدا به ذکر مقدماتی در ارتباط با موضوع ،روش وغایت این دو علم و در مرحله بعد به بررسی رابطه این دو علم پرداخته شده است .
در مورد رابطه اخلاق با فقه سه صورت قابل تصور است :
1-تمایز اخلاق وفقه : اخلاق وفقه در موضوع ،روش و غایت از یکدیگر جداو متمایز می باشند. امام محمد غزالی از جمله کسانی است که قائل به تمایز اخلاق و فقه است و چنین می گوید :
اخلاق به باطن اعمال و فقه به ظاهر اعمال می پردازد . فقه را علمی دنیایی و اخلاق را علمی اخروی می داند و معتقداست که اگر نزاع و جنگی در زندگی بین انسانها پیش نمی آمد فقیهان نیز بوجود نمی آمدند .
در نقد نظر غزالی می توان گفت که این دو علم اگرچه دربعضی موارد اختلافاتی با یکدیگر دارند اما از جهات زیادی با هم مشترک هستند .موضوع و غایت واحدی دارند ودر روش نیز بسیار به هم نزدیکند .
2- تعارض اخلاق وفقه : تعارض اخلاق با فقه به این معناست که احکام صاذر شده در این دو علم مغایر با یکدیگرند
در نقد این نظر باید گفتکه بسیاری از احکام فقهی شرط صحتشان رعایت مسائل اخلاقی است جنان که مرحوم شیخ انصاری در کتاب مکاسب خود می¬گوید معامله ای که بر اساس غیبت یا دروغ انجام شود از مکاسب محرمه می¬باشد.
3- مکمل بودن اخلاق وفقه :اخلاق و فقه مکمل و متمم یکدیگرند
با بررسی های انجام شده این نظر درستی می باشد و دراثبات آن می توان به دلایلی اشاره کرد:
1-اخلاق مبتنی برفقه بوده زیرا تصفیه درون بدون اصلاح برون امکان پذیر نیست .
2-ذکر آموزه¬های اخلاقی در کنار احکام فقهی بهترین ضمانت اجرایی برای عمل به احکام فقهی است .
3-اخلاق با اعتقادات انسان رابطه مستقیم واز جهتی با فقه ارتباط غیر مستقیم دارد .
ودر ادامه به نکاتی در رابطه با مقایسه این دو علم با یکدیگر پرداخته ودر قسمت پایانی به نتیجه گیری ازبحث وذکر منابع پرداخته شده است.

کلمه های کلیدی:

• اسلام

• فقه

• اخلاق

• تکلیف

• قانون

• نیت

مقدمه:
انسان موجود ی است اجتماعی و از طرفی نیز از اختیار وآزادی برخوردار می باشد و لذا امکان سوء استفاده از آزادی خود و تجاوز به حریم دیگران وجود دارد ،بنابر این برای کنترل او نیازمند قانون هستیم .
قوانین موجود در دنیا رااز نظر هدف وغایتی که دنبال می کنندمی توان به دو دسته کلی تقسیم کرد:
1-قوانینی که هدفشان تنها نظم وامنیت درجامعه می باشد.
2-قوانینی که غایت آنها علاوه برنظم وامنیت وصول بشر به سعادت است .
قوانین مدنی که توسط حکومتها وضع می شود قوانینی است که با بعد اجتماعی انسان ها مرتبط بوده و هدف اصلی خود را نیز ایجاد نظم و امنیت در جامعه قرار می دهد اما بسیاری از این قوانین و مقررات که اجرای آن ها بار گرانی برای انسانهاتلقی می شود زیر پا گذاشته می شود و به هر شکل و صورتی از انجام آن می گریزند و با توجه این که متخلفان این قوانین تنها از مجازات دنیوی برخوردارند فرار از این نوع مجازات امکان پذیر است.
اما قوانین الهی قوانینی هستند که هم تامین کننده امنیت و سعادت دنیوی و هم سعادت اخروی انسان ها است و تخلف از این قوانین هم مجازات دنیوی و هم مجازات اخروی را به همراه دارد و اگر از مجازات دنیوی فرار کنند از مجازات اخروی نمی توانند خود را برهانند . بنابر این بین قوانین الهی وقوانین مدنی از این لحاظ تفاوت وجود دارد انسان معتقد به خدا همواره او را ناظر بر اعمال خویش می بیند و هیچ نقطه ای از دنیا را از منظر خداوند مخفی و پنهان نمی بیند که این موضوع خود عاملی برای کنترل انسان می باشد و دیگر این که قوانین الهی بر خلاف قوانین مدنی تنها به بعد اجتماعی انسان ها نظر ندارد بلکه همه ابعاد زندگی انسانی را در بر می گیرد اما از آن جایی که اجرای هر نوع قانون و مقرراتی نیاز به ضمانت اجرایی دارد تا مردم رانسبت به اجرای آن قوانین ترغیب کند می توان گفت که یکی از اساسی ترین امور در این ارتباط این است که مردم نسبت به واضع قانون اعتماد و اطمینان قلبی داشته باشند، از این لحاظ که اولا این قوانین را براساس عدالت وضع کرده باشد و ثانیا سعادت و خوشبختی آن ها را به همراه داشته باشد که احکام و قوانین الهی قطعا از یک چنین ویژه گی ای برخوردار می باشد زیرا منشا این قوانین خداوند حکیم و عادل است و این موضوع برتری قوانین الهی را بر قوانین انسانی بیان می کند..
فقه و اخلاق اسلامی که مجموعه ای از باید ها و نباید ها را تشکیل می دهند قوانین و مقررات الهی اند و دراین مقاله سعی برآن داریم که به بررسی رابطه این دوعلم با یکدیگر که دو بخش از مجموعه معارف دینی ما یعنی اخلاق ،فقه واعتقادات را تشکیل می دهد بپردازیم.
علم اخلاق آیین زندگی وزیستن است و در ضمن بیان فضایل اخلاقی در همه ابعاد و جنبه های زندگی انسان راه های اتصاف به خوبی ها و دوری از بدی ها را به انسان نشان می دهد بنابراین می توان گفت که علم اخلاق یکی از ضروری ترین علوم برای انسان است چنان که امام کاظم(ع) در این زمینه می فرماید:
« الزم العلم لک ما دلک علی صلاح قلبک و اظهر لک فساده»
«لازم ترین دانش برای تو دانشی است که تو را به صلاح قلبت راهنمایی کند و فساد آنرا برایت آشکار سازد.»
براساس اهمیت و جایگاه اخلاق در بین علوم و در زندگی انسان برآن شدیم که به بررسی رابطه اخلاق با شاخه دیگری از علوم یعنی فقه که آن نیز از اهمیت خاصی در زندگی برخوردار بوده و عالی ترین قانون الهی محسوب می شود، بپردازیم ورابطه بین این دو را مورد بررسی قرار دهیم
پیشینه بحث رابطه اخلاق و فقه به زمان بعثت پیامبر اکرم و نزول آیات قران باز می گردد.نزول آیات قرآن و ذکر آموزه های اخلاقی در کنار آیات الاحکام می تواند دلیلی بر رابطه بین این دو علم باشد.
بررسی رابطه بین اخلاق وفقه از جهاتی قابل توجه بوده و ا ز اهمیت و جایگاه خاصی نیز برخوردار است، چنانچه در بعضی از کتاب های اخلاقی یک بخشی از مباحث، اختصاص به بررسی رابطه اخلاق با سایر علوم مانند حقوق،جامعه شناسی،روانشناسی و فقه دارد. از طرف دیگر بعضی از دانشمندان منکر این ارتباط هستند. چنانچه امام محمد غزالی اخلاق و فقه را دو علم کاملا متمایز می داند و معتقد است که هیچ نو ع رابطه ای بین این دو علم وجود ندارد و در اثبات ادعای خود نیز دلایلی را مطرح می کند.
هدف از نوشتن این مقاله توضیح و تبیین بیشتر رابطه اخلاق و فقه می باشد تا مومنان با انجام دستورات فقهی به نکات و تعالیم اخلاقی آن هم توجه داشته باشند و بدین وسیله تاثیر فقه در زندگی انسان بیشتر نمایان گرددو در راستای این هدف و برای بررسی دقیقتر ارتباط این دو موضوع با یکدیگر لازم است که موضوع ،هدف، وغایت هریک از آن دو برای ما روشن گردد تا بتوان بهتر به مقایسه آن دو پرداخت.
فقه در لغت
فقه در لغت به معنای فهمیدن است و در مصباح گفته الفقه: فهم الشی
فقه در لغت به معنای فهم است اما فهم عمیقّ، اطلاعات ما درباره امور و جریانهای جهان دو گونه است اطلاعات سطحی و اطلاعات عمیق نظر اسلام این است که مسلمین اسلام را در همه شئون عمیقا و از روی کمال بصیرت درک کننند البته تفقه در دین شامل همه شئون اسلامی است اعم از آنچه مربوط است به اصول اعتقادات اسلامی و جهان بینی اسلامی و یا اخلاقیات و تربیت اسلامی و یا اجتماعیات اسلامی و یا عبادات اسلامی و یا مقررات مدنی اسلامی در زندگی فردی و یا اجتماعی و غیره. ولی آنچه در میان مسلمین از قرن دوم به بعد در مورد کلمه فقه مصطلح شده قسم خاص است که آن را فقه الاحکام یا فقه الاستنباط خوانند و آن عبارت است از فهم دقیق و استنباط عمیق مقررات اسلامی از منابع و مدارک مربوطه.
کلمه فقه و تفقه در قرآن کریم و احادیث زیاد به کار برده شده است مفهوم این کلمه در همه جا همراه با تعمق و فهم عمیق است
فلولا نفر من کل فرقه منهم طائفه لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون
چرا از هر گروهی یک دسته کوچ نمی کنند تا در امر دین بصیرت کامل پیدا کنند و پس از بازگشتن، مردم خود را اعلام خطر نمایند باشد که از ناشایست ها حذر نمایند.
در اصطلاح قرآن و سنت فقه علم وسیع و عمیق به معارف و دستورهای اسلامی است اما تدریجا این کلمه اختصاص یافت به فقه الاحکام و منظور از احکام و مسائل عملی اموری است که هدف از آنها این است که انسان در خارج عمل خاصی انجام دهد و یا عملی که انجام می دهد چگونه باشد و چگونه نباشد. و در اصطلاح فقها عبارتست از علم به احکام شرعی فرعی از روی دلیل های تفصیلی آنها.
موضوع فقه:
موضوع فقه فعل مکلف یا موضوع خارجی است از حیث ثبوت حکمی از احکام شرعی برای آنّ زیرا احکام و مسائل فقهی برمحور افعال مکلفین یا موضوعات خارجی دور می زند و راجع است به اعمال و اقوال هر مکلف، از صلوه وصوم و زکوه و حج تا بیع و اجاره و رهن و وکالت و تا حدود و تعزیرات و قصاص و دیات و غیره یا راجع است به موضوعات خارجی مثل اینکه گفته می شود خمر حرام است یا آب انگور جوشیده حرام و نجس است و سایر احکام نجاسات و مطهرات که گاه ارتباط با فعل مکلف پیدا میکند و گاه نمی کند .
روشن است که افعال اختیاری انسان متعلق موضوع فقه قرار می گیرد .

منابع فقه:
1-کتاب:مراد از کتاب، کتاب خداوند تعالی یعنی قرآن است که آن را بر خاتم پیغمبران فرو فرستاد الفاظ و معانی و اسلوب آن همه از سوی خداست و پیغمبر (ص) هیچ گونه دخالتی در انتخاب آنها نداشته است
2-سنت: اصولیین در مدلول سنت اختلاف دارندو در عین حال همه اتفاق نظر دارند بر اینکه آنچه از پیغمبر (ص) صادر شده است از قول و فعل و تقریر سنت و حجت است.
شیعه،سنت را قول و فعل و تقریر معصوم (ع) میداند و مراد از معصوم، پیامبر (ص)و ائمه اثنی عشر و فاطمه زهرا سلام الله علیهم اجمعین است. قول و فعل و تقریر آنها از نظر شیعه سنت و حجت است
3-اجماع: معنی اجماع از نظر شیعه اتفاق کسانی است که قول آنان در میان امت معتبر است .
4- دلیل عقل: هرگاه سه دلیل یعنی کتاب و سنت و اجماع نبودند (بدین معنی که حکم را نتوانستیم از آنها بدست بیاوریم) نظر محققان این است که باید به دلیل عقل و حکم استناد کرد
فایده علم فقه:
علم فقه در بخشهای مختلف آن که همه زمینه های زندگی فردی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و دینی و دنیوی انسان را فرا میگیرد هدفی جز اصلاح و تربیت و تزکیه فرد و جامعه را در بر ندارد، در عین حال که بسیاری از احکام عبادی آن برای پرورش و سازندگی فرد در حیات او قانونگذاری شده است، بسیاری از احکام دیگر آن برای اصلاح جامعه و ایجاد عدالت اجتماعی و حفظ حقوق اسلامی است.
در احکام فقهی همواره مصلحت های فردی و اجتماعی مراعات شده و هرگاه این دو مصلحت در یکجا با هم اصطکاک و برخورد پیدا کنند مصالح عمومی بر مصالح فردی ترجیح دارد تا جایی که فرد باید فدای جامعه شود.
ابواب فقه:
بر اساس تقسیم بندی محقق حلی ابواب فقه بر چهار قسم است:1-عبادات2-عقود3-ایقاعات4-احکام
این تقسیم بر این اساس است که کارهایی که انسان باید بر میزان شرعی آنها را انجام دهد یا به نحوی است که قصد تقرب به خداوند در آنها شرط شده است یعنی صرفاً برای خدا باید انجام شود و اگر قصد و غرضی دیگر در کار باشد تکلیف ساقط نمی شود و باید دوباره صورت گیرد یا چنین نیست.
اگر از نوع اول باشد عبادات نامیده می شود مانند نماز،روزه،خمس،زکات،حج و غیره اینگونه کارها را در فقه عبادت می نامند
مقدمه ای بر اخلاق:
اخلاق شیوه زیستن و یا چگونه زندگی کردن است و به بیان احکام ارزشی در همه ابعاد فردی و اجتماعی پرداخته و راههای انصاف به فضایل و بهره مندی از خوبی و دوری از رذایل و بدی ها را نشان می دهد و اختصاص پیدا کردن بخش گسترده ای از آیات قرآن به مسائل اخلاقی بیانگر اهمیت اخلاق است چنان که قرآن یکی از مهمترین رسالت های انبیا را پرورش اخلاق و تزکیه نفس مطرح نموده است.
هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین
اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان بر انگیخت تا آیات او را برآنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و آنان قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکار بودند
پیامبر بزرگ اسلام نیز هدف اصلی از رسالت خود را اتمام و اکمال ارزشها و کرامتهای اخلاقی بیان می کند.
چنانکه می فرماید:انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق .
مفهوم اخلاق:
اخلاق دراصل واژه ای عربی است که مفرد آن خلق می باشد. در لغت به معنای سرشت و سجیه است اعم ازاینکه سجیه و سرشتی نیکو و پسندیده باشد مانند جوانمردی ودلیری و یا زشت و ناپسند باشد مانندفرو مایگی و بزدلی .اخلاق جمع خُلق بوده و خُلق به معنای قوا وصفاتی است که با بصیرت قابل درک می باشد و با خَلق هم ریشه اند با این تفاوت که خَلق بیان کننده هیئت و اشکال و صور ظاهری است در حالیکه خُلق به ویژگی های باطنی باز می گردد .
علمای اخلاق این واژه را در معانی متعددی به کار برده اند که رایج ترین معنای اصطلاحی اخلاق در میان اندیشمندان اسلامی عبارت است از ویژگی های پایدار در نفس که موجب می شوند کارهایی متناسب با آن صفات به طور خود جوش و بدون نیاز و تفکر از انسان صادر شود .
و در تعریف علم اخلاق می توان گفت که علمی است که ضمن معرفی و شناساندن انواع خوبی ها و بدی ها راههای کسب خوبی ها و رفع و دفع بدی ها را به ما تعلیم می دهد.

موضوع علم اخلاق:
موضوع علم اخلاق عبارت است از صفات و اعمال خوب و بد از آن جهت که برای انسان قابل تحصیل و اجتناب و یا انجام و ترک اند.چنان که روشن است متعلق علم اخلاق نیز افعال اختیاری انسان است.
ازآن جا که مبدأ بازگشت رفتار و صفات خوب و بد انسان به روح و روان آدمی می باشد بعضی عالمان اخلاق موضوع علم اخلاق را نفس انسانی دانسته اند .بر این اساس می توان گفت علم اخلاق از شریفترین علوم می باشد زیرا موضوع علم اخلاق نفس انسانی است و از آنجایی که انسان اشرف مخلوقات بوده و انسانیت او نیز به روح او می باشد پس علم اخلاق از شریفترین علوم می باشد.
هدف علم اخلاق:
هدف نهایی علم اخلاق این است که انسان را به کمال و سعادت حقیقی خود که همانا هدف اصلی خلقت جهان و انسان است برساند.تفسیر واقعی و تحقق این کمال و سعادت به آن است که انسان به قدر ظرفیت و استعداد خود چه در صفات انسانی و چه در حوزه رفتاری جلوه گاه اسماء و صفات الهی گردد تا در حالی که همه جهان طبیعت و بی اراده به تسبیح جمال و جلال خداوند مشغول اند.انسان با اختیار و آزادی خویش مقرب ترین،گویاترین و کامل ترین مظهر الهی باشد .
ودر توضیح مفهوم سعادت که هدف علم اخلاق است می توان گفت سعادت و لذت خیلی به هم نزدیک و قریب الافق هستند و عمده تفاوت آن دو در این است که لذت در موارد لحظه ای و کوتاه مدت نیز به کار می رود ولی سعادت صرفاٌ در مورد لذت های پایدار یا نسبتاٌ پایدار به کاربرد دارد .
منابع اخلاق:
1-عقل عملی : بنا بر آیه فالهمها فجورها و تقویها خداوند به انسان خوبی و بدی را الهام کرد.علامه طباطبایی در تفسیر این آیه چنین می گویدکه منظور از الهام این است که تصمیمی یا خبری در دل انسان بیفتد و اگر در آیه هم تقوی نفس را الهام خوانده و هم فجور را به این دلیل است که بفهماند منظور از الهام این است که خدای متعال صفات عمل انسان را به او شناسانده و به او فهمانده عملی که انجام میدهد تقوی است یا فجور، و منظور از فجور هر عملی است که با کمال نفس منافات داشته باشد و منظور از تقوی که نقطه مقابل فجور است هر عملی است که در جهت کمال نفس انسان باشد و در ادامه می فرماید الهام فجور و تقوی همان عقل عملی است که از نتایج تسویه نفس است پس الهام از صفات و خصوصیات خلقت آدمی است .
و در توضیح عقل عملی می توان گفت که قدما عقل انسان را به دو بخش تقسیم کرده اند الف) بخش نظری: که این بخش از عقل به درک چیزهایی می پردازد که وجود دارند.
ب)بخش عملی:این بخش از عقل درک کننده چیزها یا اعمالی است که باید انجام دهیم .
2- قرآن
چنانچه قبلا اشاره شدیک بخش از آیات قرآن کریم به مسائل اخلاقی اختصاص دارد از آن جایی که عقل دارای نواقص و محدودیت هایی می باشد به تنهایی نمی تواند ما را در این زمینه یاری دهد لذانیاز به وحی است و به همین دلیل بخشی از آیات قرآنبه مسائل اخلاقی اختصاص دارد زیرا :
الف)عقل از درک مسائل جزیی ناتوان است: عقل انسان تنها مدرک مسائل کلی است، برای مثال می فهمد که شکر منعم یک عمل پسندیده و خوب است اما نمی تواند دراین زمینه که چگونه می توانیم شکرگزار خداوند باشیم ما را یاری دهد.
ب) عقل از پیامدهای اخروی اعمال بی خبر است: از جمله مسائلی که برای انسان اهمیت زیادی داشته و همواره ترغیب کننده او به فضایل اخلاقی است اطلاع و آگاهی از پیامدهای اخروی اعمال است که عقل در این زمینه نیز ناتوان است.
ج) عقل تحت تاثیر عوامل درونی و بیرونی قرار گرفته و بنابراین نمی تواند به طور صحیح قضاوت و داوری کند با توجه به اینکه انسان موجودی است که از دو جنبه الهی و شهوانی برخوردار است گاه عقل تحت تاثیر امیال و شهوات قرار گرفته و از مسیر درست منحرف می شود و گاه نیز تحت تاثیر عوامل بیرونی مانند فرهنگ ،جامعه و... قرار میگیرد و بنابراین نمی تواند داوری درستی داشته باشدپس به وحی یا قرآن نیازمندیم.
3- سنت: منظور از سنت مجموعه احادیث و روایاتی است که از پیغمبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) نقل شده است. از آن جایی که پیامبر و ائمه معصومین از مرجعیت دینی برخوردار می باشند و تفسیر آنان راجع به قرآن عاری از هر نوع خطا و اشتباه است زیرا از صفت عصمت برخورداند ، می توان در توجیه و تفسیر آیات قرآن از احادیث و روایات آنان استفاده کرد.

بررسی دیدگاههای مخالف وموافق با رابطه اخلاق و فقه
در مورد رابطه اخلاق و فقه سه صورت قابل تصور است:
1-تمایزاخلاق وفقه :
نظریه تمایز اخلاق وفقه مبنی بر این است که اخلاق وفقه هیچ نوع ارتباطی با یکدیگر نداشته واز هم متمایزند .
ابوحامد غزالی از کسانی است که قائل به جدایی اخلاق و فقه است و علم فقه را از علوم دنیایی می داند و معتقد است که مردم به جای شناختن آفات اعمال خود رو به سوی این علم دنیایی بردند واز فقه دینی[علم اخلاق] دور افتاده اندو در مورد فقهاء چنین میگوید :فقیهانی که تفقه در دین را منحصربه دانستن فقه پنداشته اند و به علم فتوا در باب معاملات بسنده کرده اند گمان کرده اند که مراد خداونددر آیه «فلو لا نفر من کل فرقه ..» آموختن فقه رایج است و با تعلیم آن انذار مطلوب حاصل می گردد وبه همین سبب عملا از تهذ یب نفس و سلوک اخلاقی غافل مانده اندوعلم فقه رابرتر از علوم دینی دیگر قرار داده و به آموختن علوم دیگر رغبت نمی ورزند . همچنین می گوید:اگر سلطان زکات را از مردم مطالبه کرد و آنها نپرداختند آنگاه می تواند زکات را به زور بگیرد و با پرداخت زکات اگر چه با زور و اجبار بوده است ذمه آنها بری می شودو در ادامه چنین می گوید که ابا یوسف برای فرار از زکات، اموال خود را به همسرش بخشید تا آخر سال اموال را به او برگرداندجریان را برای ابو حنیفه نقل کردند و ابو حنیفه عمل ابا یوسف را تصدیق کرد و این جریان را ناشی از فقاهت ابا یوسف دانست . غزالی چنین علمی را دنیایی می داند و از جمله علومی می داندکه موجب ضرر زدن می شود و ضرر آن را در عالم آخرت بزرگتر از هر جنایتی می داند و در ادامه به مراتب ورع اشاره میکند و می گوید در فقه فقط به مراتب اول ورع توجه می شود که اگر کسی بخواهد شهادت بدهد باید آدم با تقوایی باشد و در غیر این مورد ورع و مراتب آن مورد نظر فقیه قرار نمی گیرد .
غزالی معتقد است که فقه تنها به مصالح دنیوی می پردازد و اخلاق به مصالح اخروی و علم فقه را علمی دنیایی
و اخلاق را علمی اخروی می داند. همچنین معتقد است که علم فقه به ظاهر می ¬¬پردازد نه به باطن و آن را علمی می داند که برخاسته از اختلافات و خصومت هایی است که در میدان زندگی وجود داردو اگر خصومت و دشمنی بین افراد وجود نداشت به فقه نیز نیازی نبود و فقیهان نیز به وجود نمی آمدند و در پاسخ به این سئوال که چرا عبادات که بخشی از احکام فقهی را تشکیل می دهد غزالی به آن نگاه علم دنیایی دارد ؟ او در پاسخ می گوید فقیه حتی در عبادات از زاویه ظاهر عمل نگاه می کند نه باطن عمل و در تمام موارد فقط به صحت و فساد ظاهری عمل توجه دارد.
درنقد این نظر باید گفت که اخلاق وفقه را نمی توان دو علم متمایزو جدا از یکدیگر دانست زیرا موضوع هر دو افعال اختیاری انسان و همچنین غایت هر دو رساندن انسان به سعادت است . روش فقه عبارت از این است که فقیه احکام الهی را ازادله اربعه یعنی کتاب ،سنت ، اجماع وعقل استخراج می کند ، دراخلاق نیز عقل ووحی مبانی دست یابی به احکام اخلاق معرفی می گردند . بنابر این با توجه به اشتراک این دو علم در موضوع ،غایت وروش نمی توان این دو را کاملا از یکدیگر متمایز دانست .
2-تعارض اخلاق وفقه
این دیدگاه مبنی بر ناسازگاری و مخالفت اخلاق وفقه است که این دیدگاه نیز نمی تواند مورد قبول قرار گیرد زیرا همراهی اخلاق وفقه را می توان در بسیاری در از احکام دینی مشاهده کرد چنان که شیخ انصاری در کتاب مکاسب بحث غیبت را در ضمن مکاسب محرمه بیان کرده ومی فرماید داد وستدی که که مبتنی بر غیبت انسانی دیگر گردد، این معامله جزء مکاسب محرمه شمرده می شود و به دنبال این بحث، مطالبی را تحت عنوان حقوق مسلمان بر برادر مسلمان و همچنین مباحث حرمت دروغ گویی، خلف وعده و اصلاح بین الناس و... را مطرح نموده اند که این موضوع ناسازگاری بین اخلاق وفقه را نفی می کند .
3 - اخلاق و فقه متمم یکدیگرند
دیدگاه سوم مبنی براین است که اخلاق و فقه با هم مرتبط بوده و مکمل یکدیگرند و به چند صورت به بیان این ارتباط پرداخته شده است:
1-اخلاق مبتنی بر فقه بوده زیرا تصفیه درون بدون اصلاح برون امکان پذیر نیست.
مولی محسن کاشانی از کسانی است که قائل به رابطه عمیق بین اخلاق و فقه است و نظرات امام محمد غزالی را مورد نقد قرار داده و چنین می گوید: علم فقه علم شریف الهی و نبوی است که از وحی گرفته شده تا به وسیله آن بندگان به خدا برسند و به هر مقام ارزشمندی دست یابند .تحصیل اخلاق پسندیده برای انسان جز از طریق اعمالی که شریعت مشخص کرده است میسر نمی شود و دست یافتن به علوم مکاشفه جز از طریق تهذیب اخلاق و منور شدن قلب به نور شرع و عقل میسر نمی شود و دست یابی به این مرتبه در پرتو آن است که انسان بداند کدام عمل اطاعت از خداوند است و موجب تقرب به او می شود و کدام عمل معصیت است و باعث دور شدن از خداوند می شود و عملی که عهده دار بیان این مقربات و معبدات می شود علم فقه است و بنا براین مقدم ترین و مهمترین علم است ودر حدیثی از اهل بیت (ع) نقل شده است که علم فقه ثلث قرآن است پس چگونه می توان فقه را از علوم دنیایی حساب کرد و از علوم آخرت به حساب نیاورد .
شهید مطهری نیز در ضمن بحث فعل طبیعی و فعل اخلاقی به نقد نظر ابو حامد غزالی پرداخته وچنین می گوید: ابن سیرین که یکی از علمای ایرانی قرن دوم هجری بوده است بعد از فوت حجاج که به خونریزی و سفاکی در عالم اسلام مشهور است شخصی در حضور او از حجاج بد می گوید و ابن سیرین اعتراض می کند و می گوید تو به گناه غیبت آلوده شدی و گناه تو از گناه حجاج بیشتر است و من حاضر نیستم که غیبت حجاج را بشنوم غزالی آن داستان را نقل کرده و تایید می کند شهیدمطهری در ادامه می فرماید یکی از اشتباههای بزرگ غزالی به قول ابن الجوزی این است که در بسیاری از موارد شرع رابه تصوف سودا کرده آن افراط های صوفیگری غزالی گاهی سبب شده که از فقه اسلامی منحرف شود مثل همین جا که می گوید«راست گفته ابن سیرین آن مرد حق نداشته غیبت حجاج را بکند حجاج مسلمان بوده» بنابراین می توان گفت که منشا اعتقادات غلط غزالی و فقه فروشی او گرایش به صوفی گری است در حالی که فقه اطاعت و معصیت را به ما می شناساند و این شناخت و معرفت شرط لازم و ضروری برای عمل انسان به واجبات و دوری از محرمات است که انجام واجبات و دوری از محرمات شرط پاکی دل و تصفیه نفس است پاکی دل شرط تقرب و نزدیکی به خداوند است و بنابراین گفته غزالی که فقه از علوم دنیایی است کاملا نادرست بوده و باید گفت از علوم اخروی است و پایه و اساس متخلق شدن به خلق الهی است و لذا باید گفت که اخلاق مبتنی بر فقه است.
2-ذکر آموزه های اخلاقی درکنار احکام فقهی بهترین ضمانت اجرایی برای عمل به احکام فقهی است .
اخلاق را می توان زمینه ساز پذیرش و عمل به احکام فقهی دانست زیرا علم اخلاق ریشه در اعتقاد انسانها نسبت به خداوند دارد و با بیان ارزشهای اخلاقی در کنار احکام فقهی، مکلفین ترغیب و تشویق می شوند تا به احکام فقهی عمل کنند.
چنانکه بابررسی بسیاری آیات قران می توان این ادعا را ثابت کرد:
خذ من اموالهم صدقه تطهرهم و تزکیهم بها وصل علیهم ان صلاتک سکن لهم و الله سمیع علیم
ای رسول از مومنان صدقات را دریافت دار تا بدان صدقات نفوس آنها را پاک سازی و آنها را به دعای خیر یاد کن که دعای تو در حق آنان موجب تسلی خاطر آنها شود و خدا شنوا و داناست.
با توجه به آیه فوق اخذ زکات موجب پاکسازی و تصفیه نفوس می شود که طرح این موضوع بیانگر دو نکته است:
الف-پرداخت زکات اگر چه یک حکم فقهی است اما در درون خود آثار اخلاقی را به همراه دارد و آن پاک شدن و تصفیه نفس است .
ب-از آن جایی که پرداخت زکات با ویژگی بخل و دنیا پرستی انسان سازگاری ندارد ذکر این اثر اخلاقی مکلفین را ترغیب میکند تا زکات مال خود را پرداخت کنند .
چنان که اشاره شد پرداخت زکات این اثر معنوی را دارد که موجب پاکسازی نفوس می شود که در توضیح این قسمت می توان گفت:
الف)پرداخت زکات موجب تزکیه نفوس فردی می شود:زیرا بخل و دنیا پرستی را از دل انسان بیرون می کند.
ب)پرداخت زکات پاکسازی اجتماع را نیز به همراه دارد:پرداخت زکات باعث توزیع ثروت در جامعه شده و بسیاری از مفاسد اجتماعی و اقتصادی که به واسطه متمرکز شدن ثروت در بین بعضی از مردم به وجود می آید از صحنه اجتماع پاک خواهند شد و نوعی پیشرفت اقتصادی را نیز به دنبال خواهد داشت.
3-اخلاق با اعتقادات انسان واعتقادات بافقه ارتباط دارد.
در بیان تاثیر اخلاق براعتقادات می توان گفت که اخلاق با اعتقادات انسان ارتباط تنگاتنگی داردو سستی در تزکیه اخلاق چه بسا موجب از بین رفتن اعتقادات اصلی آدمی شود .قرآن از این معنا پرده برداشته و نشان داده است که بعضی از عادتها و خلق های ناپسند ،مانع از ایمان به خدا میشود . پیامبر در مورد مسیحیان نجران فرمودند که دلیل این که اسلام را نپذیرفتند ،این نبودکه حقانیت اسلام رادر نیافتند،بلکه علاقه ای بودکه به خمر وشراب و گوشت خوک داشتند.
چه فراوانندکسانی که اخلاق نیک وصفات پسندیده موجب هدایت آنان به مسیر حق شده وچه بسیارند افرادی که کردار و صفات زشت ،راه فهم و شناخت حقایق را بر آنان بسته است.
از طرفی می توان گفت که اعتقادات نیز نقش قابل توجهی در انجام تکالیف الهی دارد به طوری که انسانی که از نظر اعتقادی ضعیف است نسبت به انجام احکام فقهی وعمل به آنها بی اهمیت است و بنابر این می توان گفت که اخلاق از این جهت با فقه ارتباط غیر مستقیم دارد .
از بررسی و مقایسه رابطه اخلاق و فقه نکات زیر به دست می آید:
1-موضوع هر دو، فعل اختیاری انسان است.
2-افعال اختیاری در اخلاق و فقه از جهات متفاوت مورد بحث قرار می گیرد. در فقه افعال اختیاری از این جهت مورد توجه است که انسان در برابر خدا موظف به انجام تکالیفی است و افعال اختیاری باید به گونه ای انجام گیرد که انسان بتواند تکالیف خود را انجام دهد اما در اخلاق ، افعال اختیاری از این جهت مورد بحث قرار می گیرد که انسان باید برای سعادتمندی به گونه ای خاص زندگی کند یعنی در اخلاق بحث انجام تکلیف نیست بلکه به صفات نفسانی پرداخته می شود و بحث فراتر از انجام تکلیف است.
1-در بین اخلاق و فقه منابع مشترکی می توان یافت که آن عبارت از کتاب وسنت وعقل است
2-هدف و غایت هر دو رساندن انسان به سعادت است.
3-واضع قوانین فقهی و اخلاقی در اصل خداوند است.
4-اخلاق و فقه هر دو زیر مجموعه حکمت عملی می باشند زیرا در هر دو بایدها و نبایدها مورد بحث قرار می گیرد نه هست ها و نیست ها.
5-فقه اصولا به اصلاح ظاهر اعمال و اخلاق به اصلاح باطن افراد می پردازد.
6-در اخلاق مبنای صحت افعال نیت و انگیزه الهی است«انما الاعمال بالنیات» به طوری که اگر عملی از لحاظ ظاهری درست باشدیعنی حسن فعلی داشته باشد ولی حسن فاعلی نداشته باشدپذیرفته نیست در حالی که درفقه اصولا ملاک درستی عمل صورت ظاهری عمل است که باید درست انجام شده باشد وکمتر به مسئله نیت پرداخته می شود چنانکه غزالی می گوید:اما الصلاه فالفقیه یفتی بالصحه اذا اتی بصوره الاعمال مع ظاهر الشروط و ان کان غافلا فی جمیع صلاته من اولها الی آخر...
وقتی که صورت ظاهری نماز و شروط آن رعایت شده باشد فقیه به صحت نماز فتوا می دهد حتی اگر در تمام نماز غافل باشد و مشغول به حساب وکتاب معاملاتش باشد مگر در هنگام تکبیر گفتن که باید مسئله نیت رعایت شود.فقیه به خشوع و حضور قلب که عمل اخروی است نمی پردازد و اگر هم بپردازد خارج از فن خود صحبت کرده است و مولی محسن کاشانی در نقد دیدگاه غزالی،نظر غزالی را تایید کرده و در مورد نظرغزالی مبنی بر اینکه باید در هنگام تکبیر نماز مسئله نیت را رعایت کرد می گوید: منظور از نیت صرف توجه داشتن به این مطلب است که نماز را برای خدا می خواهم بخوانم که در اخبار شیعه از آن به توجه و در نزد فقها به نیت تعبیر می شود .
9- الف- ضمانت اجرایی آموزه های اخلاقی ایمان و اعتقاد به خداست که امری درونی است و گاه در بعضی مسائل از ضمانت اجرایی دولتی نیز برخوردار است. برای مثال امانت داری یک امر اخلاقی است اما در عین حال رعایت نکردن آن موجب دخالت کردن دولت و حمایت از فردی می شود که به امانت او خیانت شده است زیرا امانت داری در ضمن اینکه یک اصل اخلاقی است از قوانین و مقررات اجتماعی محسوب می شود.
ب-احکام فقهی علاوه بر ضمانت اجرایی درونی یعنی اعتقاد و ایمان به خداوند اصولا ضمانت اجرایی بیرونی و خارجی نیز دارند و یعنی از حمایت دولتی برخوردار است.
10-اخلاق و فقه متمم و مکمل همدیگرند، اخلاق مبتنی بر فقه است زیرا بدون انجام تکالیف و وظایف الهی نمی توان به تصفیه و تزکیه نفس پرداخت و از جهتی ذکر فضایل و ارزشهای اخلاقی در کنار احکام فقهی مکلفین را ترغیب به انجام احکام و قوانین فقهی می¬کند.

نتیجه گیری:
ماخلقنا السموات و الارض و ما بینهما لاعبین
خداوند زمین و آسمان وآنچه که بین این دو وجود دارد را عبث و بیهوده نیافرید.
انسان گل سرسبد هستی و اشرف مخلوقات خداوند است خلقت او در جهت رسیدن به هدفی والاستچنانکه قرآن می فرماید: ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ،ما جن و انس راخلق نکردیم مگر برای عبودیت.
لازمه رسیدن به مرتبه عبودیت و بندگی خدا داشتن برنامه ای دقیق و جامع است که بتواندانسان را با توجه به ابعاد وجودی او یاری رساند و درون و برون او را در جهت مقصد مورد نظر همسو گرداند زیرا در صورت همسو نبودن رسیدن به مقصد امکان پذیر نخواهد بود و تنها نیروی که در انسان می تواند او را در این زمینه یاری رساند عقل خواهد بود که عقل انسان علی رغم توانایی هایی که دارد از محدودیت هایی نیز برخوردار است و لذا عقل به تنهایی ناتوان از یاری رساندن است و بنابراین باید دست نیاز به سوی وحی دراز کرد.
وحی در قالب فقه و اخلاق دستور العملی را ارائه خواهد داد که براساس آن فقه به اصلاح برون و اخلاق به اصلاح درون می پردازد و علیرغم متفاوت بودن حوزه اخلاق و فقه از نقاط مشترکی مانند موضوع اهداف،غایت و ... برخوردارند و همچنین ارتباط دقیق با هم دارند زیرا :
1-اگر چه مسائل فقهی با برون انسان مرتبط است اما در بسیازی از مسائل فقهی آموزه های اخلاقی نیز در نظر گرفته شده است به طوری که می توان گفت آموزه های اخلاقی ضامن اجرایی برای عمل به احکام و مسائل فقهی است زیرا اخلاق با ایمان و اعتقاد انسانها مرتبط است و ذکر آموزه های اخلاقی در کنار احکام فقهی بهترین ضمانت اجرایی برای عمل به مسائل فقهی است زیرا انسان معتقد به خدا همواره خود را در محضر خدا و در برابر اوامر ونواهی او ناگزیر به اطاعت و عمل می بیند زیرا در صورت انجام تخلف اگر امکان فرار از مجازات دنیوی باشد اما از مجازات اخروی امکان فرار وجود ندارد.
2-از آنجایی که اصلاح درون بدون اصلاح ظاهر و برون امکان پذیر نیست بنابراین می توان گفت که اخلاق مبتنی برفقه است و نهایتا می توان گفت که فقه و اخلاق مکمل و متمم یکدیگرند.
3-اخلاق با اعتقادات انسان ا رتباط مستقیم دارد واعتقادات نیز بافقه ارتباط دارد واز این جهت می توان گفت که اخلاق وفقه ارتباط غیر مستقیم با یکدیگر دارند .

فهرست منابع:
1-قرآن
2-قرشی،سید علی اکبر،قاموس قران،جلد2-1و7-5
3-مطهری،مرتضی،آشنایی با علوم اسلامی،اصول فقه،فقه،انتشارات صدرا
4-طباطبایی،محمد حسین،تفسیرالمیزان،ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی،جلد30
5-مطهری،مرتضی،فلسفه اخلاق،انتشارات صدرا
6-مجلسی محمد باقر،بحارالانوار،جلد67
7-فیض ،علی رضا،مبادی فقه واصول ،انتشارات دانشگاه تهران،چاپ دوم
8-کاشانی،مولی محسن،محجه البیضاء ،جلد1و6
9-دیلمی احمد ،آذربایجانی مسعود،اخلاق اسلامی ،نشر دفتر معارف
10-مصباح ،محمد تقی،اخلاق در قران،جلد1،انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی
11-محمد تقی مصباح یزدی،تحقیق ونگارش:محمد حسین شریفی،فلسفه اخلاق،تهران شرکت چاپ و نشربین الملل،1386
12-انصاری ،شیخ مرتضی ،المکاسب ،سال انتشار:1375 هجری قمری ،محل انتشار تبریز

منابع (نشریه):

[همایش بین المللی اخلاق اسلامی در دانشگاهها](http://www.ensani.ir/fa/13178/magazine.aspx)